

## ضرورت های پژوهش در مطالعات دینی\*

سخنرانی دکتر احد فرامرز قراملکی\*

خدا را سپاس می گویم از توفیق بسیار خوشنودکننده ای که نصیب من ساخته است تا در این مکان مقدس در محضر دوستان دانشجو قرار گرفته ام. همچنین از مسوولان محترم دانشکده که بزرگواری کردند و در جلسه حضور دارند سپاسگزاری می کنم. از مقدمات در می گذرم و عرض می کنم که دقیقاً سه مساله را به توفیق الهی می خواهم به خدمتتان برسانم:

- ۱- پژوهش چیست؟
- ۲- ضرورت های روشی پژوهش در مطالعات دینی کدام است؟
- ۳- ضرورت های هدفی و موضوعی پژوهش های مطالعات دینی چیست؟

---

\* این سخنرانی در تاریخ ۸۱/۹/۲۵ در تالار شیخ مفید (ره) دانشکده علوم حدیث به مناسبت روز پژوهش با حضور گروهی از استادان و دانشجویان دانشکده علوم حدیث و جمعی از طلاب حوزه علمیه حضرت عبدالعظیم (ع) برگزار شد.

\* دانشیار گروه حکمت و فلسفه اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی - دانشگاه تهران

تعریف پژوهش را اجمالا عرض می‌کنم تا موضوع واحدی را درباره‌اش بحث کنیم. در باب چستی پژوهش تعریف‌های زیادی شده است. من این تعریف را پیشنهاد می‌کنم که روی آن دقت کنید:

پژوهش را پردازش اطلاعات می‌دانیم که نظام‌مند بوده و به گستره معینی متعلق است و به نوآوری می‌انجامد. طبق این، تعریف پژوهش سه رکن و مقوم دارد:

رکن اول پژوهش اطلاعات است. پژوهش همیشه از اطلاعات بدست می‌آید. اطلاعات را در ترجمه واژه "information" به کار می‌بریم و با "داده" به معنای "data" فرق می‌گذاریم. آنچه شما در مقام فیش‌برداری از کتاب‌های مختلف و یا از طرق دیگر به عنوان مواد خام اولیه جمع‌آوری می‌کنید "data" یا داده نامیده می‌شود. ویژگی اینها خام بودن آنهاست. اگر بتوانیم داده‌ها را با معیارهایی سنجش کنیم و با ویژگی‌هایی از قبیل صادق بودن، کامل بودن، دقیق بودن، به روز بودن، سازگار بودن و دیگر ویژگی‌هایی که وجود دارد بسنجیم و آنها را به عنوان مواد اولیه پخته تحقیق درآوریم به آن اطلاعات می‌گویند. پس اطلاعات عبارت است از: «یافته‌هایی که شایستگی‌ها و ویژگی‌های لازم را برای ورود به سیستم پژوهش داشته باشد».

این ویژگی‌ها یازده موردند که من آنها را در فصل اول کتاب روش‌شناسی مطالعات دینی مفصل آورده‌ام. یکی از ویژگی‌هایی که در آنجا گفته شده و معمولا مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که عدم اطلاعات، خودنوعی اطلاعات است. یعنی وقتی شما در هنگام فیش‌برداری و مطالعه می‌بینید که فلان دانشمند در این موضوع سخنی نگفته، این خود یک قسم اطلاعات است. تحقیق بدون اطلاعات

بافتن است. تحقیق بدون اطلاعات تهی است. به اصطلاح فرانس بیکن تحقیق بدون اطلاعات ، عنکبوت وار عمل کردن است.

دومین رکن تحقیق پردازش است . منظور از پردازش ، تجزیه و تحلیل است؛ یعنی این که بتوانیم اطلاعات را به درستی تجزیه و تحلیل کنیم . پردازش اطلاعات بسیار مهم است. اطلاعات بدون پردازش کور است و پردازش بدون اطلاعات تهی است. فرانس بیکن می گوید : آنهایی که محقق پنداشته و خوانده می شوند - نه محققان واقعی - سه دسته اند:

۱- عنکبوتها که ( بدون اطلاعات ) فقط می بافند .

۲- مورچگان که ( بدون تجزیه و تحلیل و پردازش ، اطلاعات ) فقط جمع آوری می کنند .

۳- زنبوران عسل که مواد اولیه ( اطلاعات ) را گرد می آورند ، آنگاه آنها را تجزیه و تحلیل می کنند و عصاره آنها را بدست می آورند و به تولید جدید می رسند .

من حاشیه ای بر این سخن می زنم و می گویم: ظاهرا آنهایی که محقق پنداشته می شوند چهار دسته اند: علاوه بر موارد فوق یک دسته هم مگس صفت هستند که بر سر سفره تحقیقات دیگران می نشینند و آن را به سرقت می برند. اینها دو آلودگی ایجاد می کنند: یکی آلودگی اخلاقی؛ یعنی هرگونه سرقت تحقیقی اخلاقا ناشایست و رذیلت است. اما نکته زشت تر این است که مگس معمولا آلوده می کند؛ یعنی این افراد وقتی می خواهند تحقیقات دیگران را سرقت کنند آن را خلط می کنند و درهم می آمیزند و دیگران را به تشویش و حیرت دچار می کنند.

سومین رکن پژوهش نظام دار بودن است . پردازش اطلاعات باید نظام دار باشد؛ یعنی تحت یک سری قواعد، ضوابط و چارچوب های معین باشد . هر مساله ای را با

هر روشی نمی‌توان تحقیق کرد. هر موضوعی را با هر روی آوردی نمی‌شود به بحث نشست. هر ابزاری هر جایی کاربرد ندارد. تحقیق "من‌عندی" معنا ندارد. تحقیق مثل یک بازی می‌ماند و بازی هم قواعدی دارد.

مثالی برایتان می‌زنم: حدوداً هفت هشت سال پیش در آمریکا آقای الیس - که یک روان‌شناس معروف و از آنهایی است که خودش حجت حرف‌های خودش تلقی می‌شود و از قله‌های روان‌شناسی است و به روان‌شناسی دین علاقه‌مند است - تحقیقی انجام داد. وقتی تحقیقش را چاپ کرد، علیه دینداران و متکلمان موجی ایجاد شد. زیرا وی در تحقیقش نشان داده بود که بین دینداری و سلامت روانی نسبت معکوس وجود دارد؛ یعنی افراد هر چه دیندارتر می‌شوند از نظر روانی مشکلات بیشتری دارند. این تحقیق وقتی چاپ شد خیلی سر و صدا ایجاد کرد؛ چون از الیس بود. تقریباً بعد از یک سال آقای پل واتسون که هنوز هم زنده است و از همکاران خوب ما در دانشگاه تنسی است، متوجه شد که در کار الیس یک اشکال روشی وجود دارد. اشکال روشی این بود که دینداری دو جور است: یکی دینداری درونی و دیگری دینداری بیرونی. دینداری درونی همان دینداری خالصانه و با هدف قرب الهی است.

چون در آمریکا نرخ دینداری بیرونی زیاد است، جامعه آماری الیس از واقع‌بینی خارج شده است. بعداً معلوم شد که دینداری درونی، با سلامت روانی نسبت مستقیم دارد. یعنی هر چه افراد به معنای درونی کلمه دیندارترند، سلامت آنان هم بالاترست. همین که پل واتسون توانست نشان بدهد که تحقیق الیس از حیث روش کاستی دارد، تحقیق الیس از اعتبار افتاد. در نتیجه پژوهش باید تابع یک سری قوانین عام باشد.

چهارمین رکن پژوهش متعلق به گستره‌ی معین بودن است. این مقوم غالباً فراموش می‌شود. گستره‌ی معین یعنی یک شاخه‌ی خاص از علوم. تحقیق تنها، معنا ندارد. پژوهش دائم‌الاضافه است. به عاشقی آن شخص می‌ماند که ازدواج نمی‌کرد و مادرش هم دائم به او اصرار می‌کرد که ازدواج کند. یک روز این پسر آمد و به مادرش گفت: خوش به حالت مادر، که پسر عاشق شده است. مادر گفت: عاشق چه کسی شده‌ای؟ پسر گفت: من عاشق شده‌ام؛ شخصش مهم نیست. عاشق هرکسی بودن معنا ندارد، بلکه عاشق همیشه متعلق است به یک معشوق. تحقیق عریان و تنها نیز معنا ندارد. تحقیقات فلسفی داریم، تحقیقات اقتصادی داریم، پژوهش‌های قرآنی داریم، مطالعات کلامی داریم، مطالعات روان‌شناختی داریم، تحقیقات جامعه‌شناختی داریم. همیشه تحقیق متعلق است به یک گستره. مثلاً اگر شما می‌خواهید در اقتصاد پژوهش کنید حتماً باید تابع چارچوب‌ها و نظام‌های اقتصادی باشید. همیشه پژوهش مسبق به آموزش در آن علم است؛ یعنی کسی می‌تواند تحقیقات اقتصادی خوب انجام دهد که حتماً در علم اقتصاد آموزش دیده باشد؛ کسی می‌تواند تحقیقات قرآنی خوبی انجام دهد که در علوم قرآنی آموزش کافی دیده باشد. به همین دلیل در مجلات پژوهشی وقتی مقاله‌ای را برای داوری می‌دهند داوران به این نکته دقت دارند که اگر نویسنده در مقاله‌اش اصطلاحات آن علم را خوب به کار نبرد، می‌فهمند که او در آن علم پختگی لازم را ندارد و به همین خاطر به تحقیق او وقعی نمی‌نهند.

این نکته مخصوصاً در مطالعات دینی بسیار مهم است. هرگونه تامل و مطالعه دینی مسبق به آموزش‌های نظام‌مند و دقیق در داخل آن حوزه است. چراکه

پژوهش متعلق است به یک گستره‌ی خاص و واقعاً اینطور نیست که هر که از راه رسید، در مورد اسلام‌شناسی بتواند اظهار نظر کند.

آخرین مقوم پژوهش این است که پژوهش حتماً باید به نوآوری برسد. فرق مهم پژوهش نظام‌مند با مطالعات پراکنده، با آموزش، با تبلیغ، با ترویج و با اطلاع‌رسانی همین نکته است.

یکی از همکاران دانشگاهی می‌خواست ارتقاء پیدا کند. پرونده‌ی علمی اش را به هیأت ممیزه داده بود. در پرونده‌اش تعداد قابل توجهی مقاله‌ی دایره‌المعارف اسلامی بود. (اما) هیأت ممیزه به اینها نمره‌ی لازم پژوهشی نداده بود. آن همکاران خیلی ناراحت بود. من به او توضیح دادم که مقاله‌ی دایره‌المعارف اصلاً ارزش تحقیقی ندارد بلکه ارزش اطلاع‌رسانی دارد. این معنایش این نیست که هر آدمی می‌تواند برای دایره‌المعارف مقاله بنویسد. مقاله دایره‌المعارف را می‌دهند به پخته‌ترین آدم‌ها بنویسند. اما در عین حال این کار اطلاع‌رسانی است. اطلاع‌رسانی غیر از پژوهش است. البته آن هم اجر و منزلت خودش را دارد. آن هم یک کار علمی است. کلاس‌داری و تعلیم و تدریس و آموزش هم ارزش خود را دارند. اما یادتان باشد در آموزش شما هدف‌تان یاد دادن است. در اطلاع‌رسانی همان‌طور که از اسمش پیداست شما می‌خواهید اطلاع بدهید. اما در تحقیق حتماً باید نوآوری داشته باشید. نوآوری را به چند گونه می‌توانیم توضیح دهیم:

اولاً: نوآوری مقیاسش فرد نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که من خودم در تحقیق به نکته‌جدیدی برسم. مقیاس و ملاک، نوآوری، دانشی است که تحقیق به آن دانش متعلق است.

اما نوآوری ابعادی هم دارد. ابعاد آن چنین است نوآوری یا نظریه جدید است، یا فرضیه جدید است، یا پرسش و مساله جدید است، یا رهیافت جدید است، یا روش و ابزار جدید است، یا قرائت جدید؛ بالاخره جدید است. البته لازم نیست که نظریه جدید باشد. شما اگر بتوانید در عالم علم، مساله جدیدی را صورت‌بندی منطقی بکنید (تشخیص مساله)، این کار بسیار مهمی است. بعضی از دانشگاه‌های کشورهای صنعتی اگر مدیر عامل یک کارخانه‌ای که فرض کنید دیپلم دارد بتواند یک مساله‌ای را در زمینه‌ی اقتصاد یا مدیریت که مربوط به کارخانه‌اش است صورت‌بندی منطقی کند و نوآوری داشته باشد، به او دکترای می‌دهند و از او دعوت می‌کنند تا در دانشگاه تدریس کند؛ یعنی تشخیص مساله و شکار مساله اینقدر مهم است. بنابراین نوآوری یعنی سهم داشتن در تاریخ آن علم. این امریکی از مقومات پژوهش است.

اما پژوهش در مطالعات دینی چه بایسته‌ها و ضرورت‌هایی دارد؟ این ضرورت‌ها را می‌توان در دو بخش مطرح کرد: ۱- ضرورت‌های روشی: یعنی چگونه در مطالعات دینی پژوهش کنیم؟ ۲- ضرورت‌های موضوعی و غایی: یعنی در چه زمینه‌هایی تحقیق کنیم؟ (جهت‌گیری پژوهشی).

اولین موضوع درباره ضرورت‌های روشی این است که تحقیق باید مساله محور باشد. آموزش می‌تواند و ممکن است موضوع محور باشد. منبر، ترویج دین و تبلیغ دین می‌تواند موضوع محور باشد. اطلاع‌رسانی می‌تواند موضوع محور باشد. موضوع محور بودن بدین معنی است که من موضوعی به دست بگیرم و حول آن بگردم و هر مساله‌ای را که به آن مربوط است بگویم. حالا فرقی نمی‌کند مساله چه باشد؛ می‌خواهد مقدمات بعیده باشد یا مقدمات غریبه و خلاصه هرچه هست

درباره‌اش بگویم. معمولاً معلم‌ها در کلاس‌ها موضوع محور هستند. در اطلاع‌رسانی موضوعی را مشخص می‌کنیم و درباره آن به جستجوی اطلاعات می‌پردازیم. اما تحقیق چیزی نیست جز حل مساله. تعبیرم را دقیق‌تر می‌کنم: تحقیق هیچ چیزی نیست جز تشخیص و حل مساله؛ یعنی تشخیص مساله، صید مساله و حل مساله؛ تحقیق این است. من باید بدانم که در این پژوهش‌ها مساله‌ام چیست؟ نکته دیگر این است که در تحقیق صرفاً باید به حل مساله پرداخت. به زبان دیگر در تحقیق نباید مبادی را تبدیل به مساله کنیم. ابن‌سینا در قرن چهارم این نکته را دریافته بود. او می‌گوید: مبادی نباید به عنوان مساله تلقی شود. بنابراین هر چیزی که به موضوع شما مربوط است در پژوهش مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ یعنی اگر شما مساله نداشته باشید نمی‌توانید تحقیق کنید. اما مساله! نه آنچه مد شده. امروز یکی از آفات بزرگ مراکز دانشگاهی و حتی حوزوی در مطالعات دینی این است که متفعل هستند و به سراغ مد می‌روند؛ یعنی به سراغ موضوعاتی می‌روند که در جامعه مد می‌شود نه موضوعاتی که مساله‌ی واقعی است. مساله واقعی نیازهای جامعه در آن رشته و یا نیازهای خود آن رشته است. تحقیق این است که جهت‌گیری تحقیقاتی شما نیازهای رشته یا نیازهای عینی جامعه باشد. در جامعه ما در زمینه پلورالیسم مطالب زیادی نوشته شده، اما درباره‌ی رازها و نیازهای وجودی آدمی به ویژه نیازهای خاص جوانان که باید آنها را از روایات و احادیث استخراج کرد کار زیادی صورت نگرفته است.

شما در سطح جامعه هر قدر در این باره صحبت کنید، جوانان احساس می‌کنند که شما دارید از دردهایشان حرف می‌زنید اما معمولاً ما فعال عمل نمی‌کنیم؛ یعنی



در مسایل خود منفعل هستیم. من هیچ جایی این تعبیر را به کار نبرده‌ام اما جسارت می‌کنم و می‌گویم: مسائل واقعی نه مسائل وارداتی!

البته این بدان معنا نیست که شما به دنبال مسائل جدید نباشید. پس ضرورت اول، مساله محور بودن پژوهش است. به همین دلیل گاهی اوقات که دانشجویان فوق لیسانس و دکتری پیش من می‌آیند و می‌گویند: ما داریم درباره این موضوع تحقیق می‌کنیم، من اول می‌گویم چرا؟ مساله‌ات چیست؟ این خیلی مهم است.

ضرورت دوم: اصل تفکیک مشکل و مساله است. یکی از ضرورت‌های روشی در تحقیق این است که شما بین مشکل و مساله تمایز قایل شوید. بطور ساده عرض می‌کنم؛ اگر در سطح مشکلات بایستید سطح عوام‌زدگی است. تا از مشکل به مساله نرسید، سطح شما سطح علمی نیست. من چند مثال ساده می‌زنم، بعد هم از مطالعات دینی مثال می‌زنم.

به مدیر عامل یک کارخانه‌ای خبر می‌دهند که کارخانه در اعتصاب است، مدیرعامل اگر عوام‌زده باشد، فوراً می‌گوید: راه‌حل چیست؟ چکار کنیم؟ اما اگر وی فردی با نگرش دقیق و علمی به معنای تحقیقی باشد، قبل از این که دنبال راه‌حل باشد، باید از خودش سوال دیگری بپرسد. باید بگوید: اعتصاب مشکل من است، اما مساله من چیست؟ و من در این اعتصاب با چه مساله یا مسائلی مواجه‌ام؟ تا مسائل برایش روشن نشود نمی‌تواند مشکل را حل کند.

مثال دیگر: شما در تاکسی و یا در وسایط نقلیه عمومی و یا در جاهای دیگر دیده‌اید که معمولاً از اقتصاد کشور زیاد بحث می‌شود. به نظر شما مردم از مشکلات اقتصادی حرف می‌زنند یا از مسائل اقتصادی؟ مشخص است که از مشکلات اقتصادی حرف می‌زنند.

بنابراین شما اگر مشکلاتتان را تبدیل به مساله نکنید هرگز نمی‌توانید تحقیق کنید. عجیب است که یک عده‌ای در جامعه ما هوس نظریه‌پردازی دارند؛ یعنی مشکلات را می‌گیرند و سریع نظریه می‌دهند. این اصلاً امکان ندارد. درست مثل مدیر عوام‌زده است که اعتصاب کارخانه را سریع حل کند. در مثال اعتصاب کارخانه اول باید مسائل آن مشخص شود؛ بعد به سرغ حل آن رفت.

در مملکت ما فمینیزم مشکل است نه مساله. پلورالیزم مشکل است نه مساله و تا شما اینها را تبدیل به مساله نکنید هر چه مطالعه کنید بی فایده است.

مگر "حسن السؤال نصف العلم" نیست؟ "حسن السؤال" در روش تحقیق به این معناست که مشکل را تبدیل به مساله کنیم. زیرا ویژگی مساله این است که روشن، مشخص، ژرف و قابل تحقیق است و توسط متخصصین قابل رصد و پیگیری است. بنابراین اصل تفکیک مشکل از مساله یکی از ضرورت‌های تحقیق در مطالعات دینی است. ما در مطالعات دینی غالباً با این مشکل مواجه‌ایم و متأسفانه آموزش کافی ندیده‌ایم که مشکل را تبدیل به مساله کنیم و این خیلی مهم است. مثالی می‌زنم: مرحوم آخوند در جلد دوم کفایه در بحث حجیت ظن اشاره‌ای به قول تحریف کرده و در یک تعبیر کوتاه گفته است: اینها خیلی هم پر بیراه نمی‌گویند. الان اساتید کفایه وقتی به این قسمت می‌رسند بر آخوند خراسانی خیلی سخت می‌گیرند. ما وقتی طلبگی می‌کردیم و استاد به این قسمت می‌رسید دستی بلند می‌کردیم و می‌گفتیم: مساله آخوند در اینجا چیست؟

این نگاه، نگاه خیلی مهمی است که ما بدانیم مسائلمان دقیقاً چیست. عبور از مشکل به مساله تکنیک و روش دارد؛ کارگاه‌های آموزشی دارد. در صنعت این خیلی مهم است. در کشور ما مدیران بخش‌های صنعتی کارگاه‌های آموزشی دارند

به نام کارگاه آموزشی روش‌شناسی تشخیص و حل مساله . چندین تکنیک هست که اگر بخواهم همه آنها را بگویم وقت گرفته می‌شود . حدود هفت تکنیک وجود دارد که به شما یاد می‌دهد چگونه از مشکل شروع کنید و به مساله برسید. این تازه تشخیص مساله است و بعد هم می‌رسیم به حل مساله . بنابراین دومین نکته این بود که حتما باید تحقیقات ما از سطح مشکل شروع بشود ولی در سطح مشکل نایستد بلکه باید به مساله بیانجامد .

ضرورت دیگر تحقیق، روش‌مندی است . مساله به ما می‌گوید که چه روشی را باید به کار برد. ما حق نداریم از این روش‌ها عدول کنیم . نکته‌ای در اینجا وجود دارد که من از ضرورت‌های روشی بیشتر به توضیح همین نکته می‌پردازم .

در عالم روش، تنوع روشی بسیاری وجود دارد. مثلاً شما در حوزه مطالعات دینی می‌توانید انواع روش‌های تفسیری داشته‌باشی. روش ماثور و غیر ماثور و ... . غیر از روش‌های تفسیری، شما روش‌های مختلف تحقیقی دارید ، تاریخی ، تطبیقی و انواع روش‌های مطالعات دینی دارید . اما نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که غالباً محققان دچار نوعی حصرگرایی می‌شوند(حصرگرایی روش‌شناختی). یعنی اگر شما فکر کنید در این موضوع فقط با این روش می‌توان پیش رفت ولاغیر، به دام حصرگرایی افتاده‌اید. این حصرگرایی در مغرب‌زمین قربانیان زیادی گرفت ، و بزرگ‌ترین بیماری که این حصرگرایی ایجاد کرد تک‌بعدی‌نگری بود؛ یعنی چون روش را محدود به یک روش کردیم نگاهمان تک‌بعدی شد و فکر کردیم دین چیزی نیست جز اخلاق. فکر کردیم دین چیزی نیست جز ایدئولوژی و این جملات تقلیل‌نگرانه را بیان کردیم؛ یعنی حقایق و پدیده‌ها را به چیزهایی بسیار فروتر از آن تبدیل کردیم . این یکی از آثار بسیار

خطرناک حصرگرایی روش شناختی بود. ما به عنوان یک بایسته و ضرورت در روش تحقیق بر این نکته تاکید داریم که حتماً نسبت به روش‌های مختلف سعه صدر داشته باشیم و تنگ‌نظری نکنیم. بدانیم که در یک موضوع با روش‌های مختلف می‌شود کار کرد.

مثالی می‌زنم: فیلسوفان مشائی در مورد وحی سخنان متافیزیکی و فلسفی و تحلیلی بسیاری گفته‌اند، اما واقعا به این نظر نداشتند که قرآن در مورد وحی چه می‌گوید. از آن طرف عرفا می‌آمدند و در مورد وحی سخن می‌گفتند و اصلاً یک ذره هم توجه نمی‌کردند که فیلسوف‌ها هم در مورد وحی سخن گفته‌اند. از آن طرف متکلمان از وحی بحث می‌کردند در حالی که نسبت به مسائل تفسیری، فلسفی و عرفانی بسته بودند یعنی هیچ اعتنایی به آنها نمی‌کردند. اثر این کار این است که پدیده‌ای به این تودرتویی و کثیرالاضلاعی و پدیده‌ای به این مهمی را نتوانیم خوب ببینیم و آن را تک‌بعدی ببینیم.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من  
 ملاصدرا که این همه مورد احترام قرار گرفته حرفش این بود که چرا ما وحی، ایمان، خدا و نبوت را تک‌بعدی ببینیم؟ ملاصدرا اولین فیلسوفی بود که مفسر حدیث هم بود. یکی دیگر از کارهای مهم ملاصدرا شرح اصول کافی و نیز تفسیر قرآن است. مثلاً وقتی ملاصدرا به این سوال می‌رسد که آیا جهان در حرکت است یا خیر؟، دغدغه این را دارد که فیلسوف و متکلم چه گفته‌اند و از آن طرف در قرآن و حدیث چه گفته شده است. بنابراین جامع‌نگری یک ضرورت است.

ما باید نسبت به روش‌های مختلف گشودگی داشته باشیم و این نمی‌شود جز از طریق آموزش. یعنی شما باید در طی دوره‌های آموزشی این مساله را برای خود

حل کنید. نگویند که ما اگر رشته‌مان حدیث است ما را چه به فلسفه یا کلام. نه، همه اینها می‌تواند نگاه شما را جامع کند.

امروز آمده‌اند یک اصطلاحی درست کرده‌اند و گفته‌اند: محقق در حوزه مطالعات دینی باید میان‌رشته‌ای عمل کند. میان‌رشته‌ای بودن با چند رشته‌ای بودن فرق دارد. زیرا چندرشته‌ای بودن ممکن است به التقاط برسد. ساده‌ترین معنای میان‌رشته‌ای بودن این است که ما با یک برنامه از قبل مشخص شده، موضوع تحقیق را با چارچوب‌های علوم مختلف بسنجیم و اینها را به چالش بگیریم و حاصل چالش، یک نگاه عمیق باشد. من همیشه فکر می‌کنم که حکمت متعالیه فقط از نظر روی آورد، متعالیه است؛ یعنی ملاصدرا سعی کرده روی آورده‌های تفسیری، روایی، عرفانی، برهانی، کشفی را با یک برنامه‌ی قبلی، جوری به چالش بگیرد که یک روی آورد ژرف‌نگر و متعالی پیدا کند و این یک ضرورت است. مطالعه میان‌رشته‌ای در مغرب‌زمین در دو دهه قبل در رشته‌هایی مثل اقتصاد، مدیریت و روانشناسی پیدا شد، اما سریع به حوزه الهیات کشیده شد و امروز در الهیات و مطالعات دینی چنین ضرورتی وجود دارد. به اعتقاد ما ملاصدرا خیلی قبل از مغرب‌زمین به این ضرورت پی برده بود و از این رو، شاگردان ملاصدرا چندرشته‌ای بودند. یعنی افرادی بودند فقیه، فیلسوف، مفسر و راوی، آن هم با برنامه نه با التقاط. شما نگاه کنید علامه طباطبایی یک اصولی است و در عین حال یک فقیه، فیلسوف است و عارف نیز هست. امروز متأسفانه نظام‌های آموزشی از این ضرورت، اندکی دورند.

من بیش از این در باب ضرورت‌های روشی سخن نگویم. اندکی هم به

ضرورت‌های محتوایی پردازم.

در تحقیق مهمترین سوال چرایی است. حتی "چگونگی" فرزند "چرایی" است. بین "چرا" و "چگونه" ارتباط مرموزی وجود دارد. این ارتباط یک ضلع روان‌شناختی دارد؛ یعنی شما برحسب این که تصوراتان از "چرا"، چه باشد، "چگونگی" را متناسب با آن برمی‌گیرید و برعکس وقتی به یک "چگونگی" خاص خو کردید، "چرایی" ممکن است برای شما جواب دیگری پیدا کند؛ ممکن است بی‌معنا باشد یا طور دیگری باشد. منظورم این است که چگونه راه رفتن (با قطار، هواپیما، پیاده و ۰۰۰) متوقف براین است که کجا می‌روم؟ چرا می‌روم؟ و این بسیار مهم است.

در اینجا دام‌هایی وجود دارد. اولین دام چنان که اشاره کردیم مد شدن موضوع است. زیرا چه با دانشجو خودش مساله دار نیست، خودش از نظر ذهنی به وسیله مساله گزیده نمی‌شود، اما در جامعه این موضوعات مد شده است. اصلاً معلوم نیست جزو علایق شخصی و در حد توانایی فردی اش هست یا نیست، ولی می‌گوید من اینکار را می‌کنم. امروز اگر بخواهیم به عنوان مثال، در زمینه روایت و حدیث پژوهش کنیم، سوال این است که چه چیزی را پژوهش کنیم؟ به دنبال چه چیزی برویم؟ به نظر شما جواب این سوال چیست؟ در اینجا باز من به روش نظر دارم. فرض کنید ما به عنوان محققان حدیث‌شناس مشغول تحقیق هستیم. طبیعتاً از خودمان می‌پرسیم در چه زمینه‌هایی باید تحقیق کنیم؟ به نظر شما این سوال از نظر روش از کجا جواب می‌یابد؟ پاسخ به این سوال خیلی مهم است.

تحقیق در مطالعات دینی یک هویت واسطه‌ای بین وحی به معنی اعم کلمه با مخاطبان وحی دارد. ما در مطالعات علوم دینی واسطه‌ایم و هویت واسطه‌ای داریم؛ یعنی مطالعات دینی معرفت‌هایی هستند واسطه‌ای؛ واسطه‌ی بین وحی به معنای اعم

(یعنی کتاب و سنت) و مخاطبان وحی. اگر نقش واسطه‌بودنمان را خوب ایفا کنیم خوب تحقیق کرده‌ایم. لازمه این امر آن است که بدانیم ذهن و زبان مخاطبان امروز وحی چیست؟ باید نیازهای واقعی مخاطبان وحی را پیدا کنیم. من مثالی می‌زنم، لطفاً به این مثال بیشتر عنایت بفرمایید. چنانکه می‌بینید در جامعه ما مطالب زیادی درباره فمینیسم، پلورالیزم، سکولاریزم و... گفته می‌شود و چقدر مجلات در حوزه و دانشگاه به این مسائل می‌پردازند. نمی‌خواهم بگویم اینها خوبند یا بد. یک مثال ساده بزنم. بازرسی کل کشور نیاز دارد به منشور اخلاق بازرسی. به عنوان مثال فرض کنید آقای رئیسی (رئیس سازمان بازرسی کل کشور) با آقای دکتر فقهی‌زاده تماس بگیرد و بگوید که ما چنین نیازی داریم؛ پژوهشگرانی به من بدهید که من به این نیاز جواب بدهم. فکر می‌کنید حوزه و دانشگاه ما چقدر آمادگی پاسخ گفتن به این خواسته را دارند.

یک مثال دیگر می‌زنم. شهرداری‌های کشور ممکن است به این درک و شعور برسند که به اخلاق مدیریت شهری نیاز دارند (در همه کشورهای صنعتی چنین چیزی وجود دارد). حال اگر بخواهند این را جواب بدهند به عقیده شما باید به سراغ دانشکده مدیریت بروند یا اینجا بیایند. ما توقعمان از دین اخلاق است. اخلاق مدیریت شهری را باید از حدیث بیرون آورد. آیا غیر از این است؟

یعنی باید بدانیم مسائل اخلاقی در مدیریت شهری چیست. در این صورت باید از روایت و حدیث و قرآن استفاده کنیم. آیا محققان ما در این زمینه‌ها دغدغه دارند؟ آیا اینها ضرورت جامعه است؟ شما می‌دانید که ما در آستانه پیوستن به سازمان تجارت جهانی هستیم. از این رو باید حتماً اخلاق حرفه‌ای داشته باشیم. کارخانه‌های ما باید مرام‌نامه اخلاق حرفه‌ای داشته باشند. یک مثال ساده: فرض

کنید مدیر عامل بانک ملی کشور به دانشکده شما زنگ بزند و بگوید من می‌خواهم آیین‌نامه اخلاق بانکداری داشته باشم. چقدر ما در عقبه تحقیقاتمان برای این مطلب جواب داریم؟ ما ازمیان سه علم که مانند سه برادر به دست ما داده بودند، یعنی علم فقه، کلام و اخلاق تنها به فقه توجه کردیم، چون دغدغه پویایی فقه را داشتیم. دغدغه تجدید کلام را هم داشتیم و در این زمینه کتاب‌ها نوشته شد. اما دغدغه اخلاق کارا برای نیازهای امروزی را چقدر داشته‌ایم؟

آیا این نشان نمی‌دهد که پژوهش‌های مطالعات دینی ما در جاهایی نقصان دارند؟ من نمی‌گویم اصلاً کار نشده، یک کتاب خوبی تحت عنوان اخلاق و اقتصاد ترجمه شده است، اما با یک گل که بهار نمی‌شود. ما در زمینه‌های مختلف خیلی نیاز داریم. مثالهای زیادی می‌توان زد؛ رازها و نیازهای وجودی بشر، مبرم‌ترین نیازهای تحقیقاتی جهان معاصر است. مسائل دینی که جهانی شدن برای ما ایجاد می‌کند: در کلام، در فقه، در حقوق، در اخلاق. آیا اینها در ضرورت‌های تحقیقاتی ما گنجانده شده‌اند؟

خیلی ساده عرض می‌کنم آیا از یک حدیث‌شناس این توقع یک توقع بی‌ربطی است که بگوییم: جناب محقق در حوزه حدیث! بیا پدیده‌ی زیرآب زنی را که یکی از مشکلات در فرهنگ سازمانی جامعه ما است تحلیل کن. ببینید مساله یک مساله روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است ولی جواب، جواب روایی است. وقتی به سراغ این قبیل مسائل می‌رویم می‌بینیم که در این مسائل اصلاً کاری نکرده‌ایم. من تخطئه نمی‌کنم. نمی‌گویم درباره پلورالیزم اصلاً تحقیق نکنیم. ولی بیسایم ضرورت‌ها را یکبار دیگر فهرست کنیم. ببینیم آن موردی که در حال حاضر مثل قطره آبی است که به آن نیاز داریم و این قطره آب طبیعتاً برای ما خیلی حیاتی است کدام



است؟ این درست مثل این است که کسی به خاطر تشنگی در حال احتضار است و شما به جای این که به او یک لیوان آب بدهید به کت و شلوارش ور بروید و به او عطر بزنید.

جامعه ما امروز شدیداً به اخلاق احتیاج دارد، به اخلاق کاربردی و کارا و اثربخش بسیار نیاز دارد. ما فکر نمی‌کنیم غیر از حوزه مطالعات دین، حوزه‌ای بتواند به این نیاز پاسخ گوید. البته محققان علم حدیث به یک شرط می‌توانند به این سوال جواب بدهند و آن هم این است که میان رشته‌ای کار کنند و من وقتی فهمیدم معاون آموزشی اینجا یک اقتصاددان است خیلی مسرور شدم، چون همین مقدار می‌تواند راه را برای چند جور نگاه کردن باز کند. ما در این زمینه خیلی نیاز داریم. بنابراین ضرورت‌های تحقیقاتی امروز در جامعه ما به نظر من یک ضلعش اخلاق است، اما نه اخلاق فردی.

من خیلی مختصر عرض می‌کنم که ما چهار سطح اخلاق داریم. متأسفانه ما فقط یک سطحش را از روایات در آورده‌ایم و این ظلم به روایات است، چون روایات در هر چهار زمینه حرف دارند.

یکی اخلاق فردی شخصی است؛ یعنی اخلاقیات من به عنوان یک انسان، بدون هیچ حیثیت دیگر. خوب در این زمینه خوشبختانه در جامعه ما کتابهای زیادی نوشته شده است.

دوم اخلاق فردی شغلی است که اصطلاحاً به آن اخلاق کار می‌گویند؛ یعنی من به عنوان یک مهندس چه اخلاقیاتی باید داشته باشم، به عنوان تحویل‌دار بانک، به عنوان سرپرست یک شعبه و یا به عنوان مدیر عامل یک کارخانه. یا به عنوان یک

پزشک و ۰۰۰. در این زمینه در جامعه پزشکی ما کارهایی صورت گرفته است اما در بقیه زمینه‌ها نه.

سوم اخلاق در فرهنگ سازمانی است؛ چه فرهنگ سازمانی بخش‌های دولتی، تجاری، صنعتی و یا کل جامعه. فرهنگ سازمانی یک هویتی دارد که می‌تواند به لحاظ اخلاقی متعالی شود یا سقوط کند، و این به نظر من یکی از ضرورت‌های مطالعات دینی است. متها گاهی ملاک پز دادن می‌شود. ولی گاهی آدم‌های شجاعی هم مثل استاد مطهری پیدا می‌شوند که در آستانه مرجعیت، داستان راستان می‌نویسد. این به نظر من شجاعت است. چون نیاز امروز جامعه را درک می‌کند. استاد مطهری می‌توانست کارهای فقهی آنچنانی هم بکند. اما تشخیص داد که نیاز امروز جامعه نوشتن داستان راستان است. ما امروز واقعاً به این شجاعت‌ها نیاز داریم.

چهارم تعهدات اخلاقی سازمانها و بنگاهها است که متأسفانه به طور کامل فراموش شده و شما محققان باید آن را متذکر شوید؛ یعنی یک بنگاه، شرکت، سازمان، یا اداره، چه تعهدات اخلاقی دارد؟ یعنی من باید بدانم که وزارت آموزش عالی چه تعهدات اخلاقی دارد، و این خیلی مهم است. این یکی از محوری‌ترین زمینه‌های اخلاق حرفه‌ای است. حقیقت این است که در جامعه ما بسیاری از مسوولان و مدیران چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی هنوز به این آگاهی نرسیده‌اند که بنگاهها و سازمانها در برابر ارباب رجوع تعهدات اخلاقی دارند. اما اگر روزی به این درک رسیدند چه کسی باید به این نیاز پاسخ گوید؟ من در همین جا به سخنان خود پایان می‌دهم تا اگر سوالاتی هست پاسخ

\* در اینجا جناب آقای فقهی زاده معاون پژوهشی دانشکده با استفاده از سوالات حاضران پرسشهایی با جناب استاد فرامرز قراملکی در میان گذاشت که در ادامه از نظر می‌گذرد:

سوال: چون اشاره فرمودید که لازمه حل مساله به روش‌های گوناگون، جامع بودن شخص در تمامی علوم مرتبط با آن روش‌ها است، به نظر می‌رسد که این جامعیت مطلوب امروز وجود ندارد و به تعبیری نمی‌توانیم بگوییم یک شخص هم فقیه و هم فیلسوف و هم عارف و ۰۰۰ است. این تعارض ظاهری چگونه قابل حل است؟

جواب: تخصص‌گرایی از قرن ۱۹ به بعد شدیداً در بین دانشمندان رواج پیدا کرد. در این باره طنزی هم درست کرده‌اند به این مضمون که شخصی پیش چشم پزشک رفت چشم پزشک از او سوال کرد: کدام چشمت ناراحت است؟ گفت: چشم چپم. پزشک به او می‌گوید: ببخشید من معذورم، زیرا من متخصص چشم راست هستم!

تخصص‌گرایی واقعی است که موجب می‌شود یک نفر در همه علوم متخصص نشود. اما لازم است به یک نکته کاملاً دقت شود: تخصص‌گرایی منافات ندارد با این که شخص حصرگرا نباشد. آن چیزی که مشکل‌آفرین است، این است که شخصی به دلیل تخصص‌گرایی، فیلسوف مشاء شود و بعد به دلیل تعصب و عدم آگاهی، غیر از فیلسوف مشاء، هیچ کس دیگر را قبول نداشته باشد. این که شخص بگوید: من دیگران را قبول ندارم مشکل است نه فیلسوف مشاء بودن؛ یعنی دعوت ما پرهیز از حصرگرایی است؛ یعنی نسبت به رشته‌های دیگر گشادگی داشته باشیم. مثلاً روان‌شناس‌ها، جامعه‌شناس‌ها را قبول ندارند و جامعه‌شناسی را اصلاً

علم نمی‌دانند؛ همچنین است در سایر رشته‌ها. بنابراین حرف اصلی ما این است که در ضمن این که در یک رشته متخصص هستید، نسبت به رشته‌های دیگر بی‌اعتنا نباشید تا "الناس اعداء لما جهلوا" در مورد شما مصداق پیدا نکند.

نکته دوم اینکه امروز برای این مشکل راه‌حل وجود دارد: مطالعات امروز به روش کار گروهی انجام می‌شود. امروز برای این که افراد نمی‌توانند در همه زمینه‌ها متخصص شوند، به صورت گروهی کار می‌کنند. اصلاً علت اصلی این که در رساله‌ی فوق لیسانس و دکتری، هم دانشجو کار می‌کند و هم استاد راهنما و چند نفر استاد مشاور هم در کنار آنها بر کار آنها نظارت دارند این است که چون برای یک نفر امکان کار تخصصی در همه رشته‌ها وجود ندارد، از طریق کار گروهی، متخصصان را دور هم جمع و بطور میان رشته‌ای کار می‌کنند.

نکته دیگر این که ما به هیچ وجه نمی‌گوییم که شما در همه رشته‌ها، متخصص به معنای واقعی کلمه باشید، بلکه می‌گوییم بی‌خبر نباشید؛ چون بی‌خبری آفت است. این بی‌خبری مهلک تحقیق است. بحث این نیست که شما بطور همزمان در عرفان محیی الدین، در کلام خواجه طوسی، در فلسفه ابن سینا و در حدیث شیخ مفید بشوید، بلکه می‌گوییم لااقل بی‌خبر هم نباشید. این بی‌خبری با تخصص‌گرایی هیچ رابطه‌ای ندارد.

سوال: اگر نوآوری منجر به قرائت جدید از دین شود، ممکن است اصل دین تغییر کند و نتایج فکری انسان‌ها به صورت دین جدید نمود پیدا کند. به نظر شما برای پیشگیری از این امر چه باید کرد؟

جواب: هویت مطالعات دینی هویتی واسطه‌ای است که در یک سمت آن وحی که ثابت است قرار دارد و در سمت دیگر، ذهن و زبان مخاطبان که متغیر است قرار

گرفته است. از این رو، سنگینی آن بر دوش عالمان دین است که بتوانند بین آن ثابت و این متغیر، تعادل برقرار کنند. منظور از نوآوری این است که شما برای مسائل جدید از متون دینی جواب مناسب پیدا کنید. طبیعتاً چون مساله شما جدید است، جوابتان هم جدید خواهد بود. مثلاً امروز یک مساله جدیدی مثل پیوند اعضاء مطرح می‌شود و یا مساله دیگری که اخیراً پیدا شده و تقریباً از همه مراجع تقلید درباره آن استفتاء شده است، مساله لقاح مصنوعی است. فقیه باید بتواند پاسخ این مسائل را از متون دینی استخراج کند.

مثال دیگری می‌زنم: آقای دکتر شیوا مدیر عامل بانک بنیاد مستضعفان در نظر داشت کارت اعتباری صادر کند. مدت‌ها درگیر این مساله بود که حکم فقهی این مساله را از فقها بدست آورد تا مرتکب عمل خلاف شرع نشود. در طی چند جلسه‌ای که با برخی فقها در این خصوص برگزار شد، اکثر آنها می‌گفتند که این مساله، مساله جدیدی است.

قطعاً بدانید که شما باید با ابزارها و زبان‌ها و روش‌های جدید، حدیث را در اختیار مخاطبان قرار دهید و این منجر به تغییر دین نمی‌شود.

سوال: تفاوت بین سوال و مساله چیست و چگونه می‌توان از مشکل به مساله

رسید؟

جواب: سوال مشکلی است. هرگونه مواجهه با یک امر مبهم یا مشکل، وقتی در قالب کلمات و تعبیر آورده شود به آن پرسش می‌گویند. پژوهش وقتی ایجاد می‌شود که ما با یک مشکل یا ابهام و ناسازگاری یا بی‌تعادلی مواجه می‌شویم. اکنون می‌گوییم پرسش انواع مختلفی دارد: یک دسته از پرسش‌ها رازها و نیازهای وجودی‌اند مثل پرسش از اختیار و یا هویت من و یا پرسش از موضع من در

هستی. اینها پرسش از رازها و نیازهای وجودی هستند و مساله به معنای "مسئله یا مشکل علمی" نیستند.

اگر این پرسش‌ها صورت‌بندی منطقی پیدا کند به گونه‌ای که متعلق به یک گستره خاصی شوند آن وقت آن را مساله می‌نامند. مساله ویژگی‌های خاصی دارد که به برخی از آنها اشاره کردیم.

اما این که چگونه پرسش را که ناظر به مشکل است به مساله تبدیل کنیم، حقیقتاً فرصت جواب دادن به آن نیست و من فقط فهرست و اسم برخی تکنیک‌های تبدیل مشکل به مساله را می‌گویم:

۱- آنالیز یا تحلیل: مشکل همیشه مرکب است. همیشه مشکل از چند مساله به هم درآمیخته تشکیل شده است. اصطلاحاً به این امر در منطق جمع مسائل تحت مساله واحده گفته می‌شود. در منطق جدید هم به آن مساله مرکب می‌گویند. اولین قدم این است که این مرکب بودن را باید تجزیه کرد و آن را شکاند. شکاندن مساله مرکب، تکنیک و روش‌هایی دارد. بطور مثال ممکن است شما بارها از خودتان پرسیده باشید که با حسد چه کار کنیم؟ به نظر شما این مشکل است یا مساله؟ در پاسخ باید گفت مشکل است، زیرا از چند مساله ترکیب شده است. شما در اینجا حداقل دو مساله دارید:

۱) من با حسد حسودان چه کنم؟ در پاسخ باید گفت این امر از دو مساله ترکیب شده است: الف - حسد را چگونه می‌شود پیشگیری کرد؟ ب - درمان حسد چگونه است؟

۲) سوال مهم دیگر این است که حسد را در ارتباط با مورد حسد چه کنیم؟ مثلاً شخصی حسود است و آتشی پیا کرده که دودش به چشم محسود (مورد حسد)

می‌رسد؛ حالا این محسود چکار کند؟ اگر شما این موارد را تفکیک نکنید و مستقیماً به سراغ روایت بروید، روایت چیزی به شما نمی‌دهد.

در جامعه ما همه‌ی افراد از اولیاءالله گرفته تا مفسدان فی الارض، یا حسودند یا مورد حسد؛ اولیاءالله مورد حسدند و آدم‌های غیراخلاقی هم حسودند. حتی پیامبر (ص) طبق آیه صریح قرآن مورد حسد قرار گرفته است. اکنون می‌خواهیم بدانیم محسود در قبال حسود چه کند؟ اگر به روایات مراجعه کنید، جواب‌ها و روایات بسیاری برای آن می‌یابید که اکثراً کاربردی است و به درد افراد می‌خورد.

۲- تکنیک و روش دیگر تیپ‌شناسی یا گونه‌شناسی است؛ یعنی بدانیم مساله ما چه هويت و چه سنخ و گونه‌ای دارد. این موضوع تکنیک‌هایی دارد که لازم است با طبقه‌بندی مسائل آن آشنا باشیم.

۳- تکنیک دیگر، تشخیص مسائل القاکننده است که باید این القاکنندگی را تشخیص داد و درمان کرد تا مساله بر ایمان واضح‌تر شود. من در یک فصل از کتاب روش‌شناسی مطالعات دینی بطور مختصر به مساله عبور از مشکل به مساله پرداخته‌ام که در صورت لزوم می‌توانید به آن مراجعه کنید.

سوال: آیا رابطه بین علت و علت‌شناسی را می‌توانیم به رابطه مساله و حل مساله تشبیه کنیم؟

جواب: یکی از تکنیک‌های تبدیل مشکل به مساله علت‌یابی است؛ همیشه شناخت علت متعلق است به تشخیص مساله. حل مساله مسبوق به تشخیص آن و علت‌یابی است. مثلاً در مثال اعتصاب کارگران، شما می‌توانید پرسید علت اعتصاب چیست و از طریق یافتن علت اعتصاب، تازه مشکلاتان را تبدیل به مساله کنید. اما متأسفانه کسانی که رشته‌شان مدیریت است و اکثر مدیران ما، فکر می‌کنند

که تنها راه تبدیل مشکل به مسأله، همین علت‌یابی است. هر مشکل علتی دارد اما مهم این است که دقیقاً علت یا علت‌هایش را پیدا کنیم، زیرا بسیاری از مشکلاتی که در حوزه علوم انسانی و اسلامی رخ می‌دهد کثیر العلیل هستند. بنابراین: اولاً باید این علل را بشناسیم؛ ثانیاً وزن و تاثیر گذاری هر یک را مشخص کنیم؛ یعنی بگویم این علت در این پدیده ۱۰ درصد تاثیر دارد و آن علت ۳۰ درصد و ...

پس علت‌شناسی به این معنا عبارت است از: ۱- یافتن جمیع علل؛ ۲- توزین و مشخص کردن میزان تاثیر گذاری هر یک از علل و این امر گام بزرگی و مهمی در تشخیص علل است.

مثالی می‌زنم که در آن نوعی تذکر برای دانشجویان عزیز است: به نظر شما علت موفقیت افراد خیلی موفق چیست؟ به عبارت دیگر افراد خیلی موفق، صرف‌نظر از این که این موفقیت در علم باشد یا در مدیریت و یا در کسب پول، چگونه به این موفقیت دست پیدا کرده‌اند؟

محققین به این نتیجه رسیده‌اند که هوش‌شناختی (IQ) در میزان موفقیت موثر است. ولی فکر می‌کنید این امر چند درصد در موفقیت موثر است. تحقیقات نشان داده است که هوش‌شناختی فقط یک درصد موثر است. اما هوش هیجانی (EQ)، ۲۷٪ در موفقیت تاثیر دارد البته این به آن معنا نیست که (هوش‌شناختی) اهمیت ندارد، بلکه فقط یک درصد تاثیر دارد.

بنابراین علت‌شناسی به معنی استفسای جمیع علل و وزن دادن به آن و تعیین میزان تاثیر گذاری آن، یکی از تکنیک‌های تشخیص مسئله است.



سوال: چه منابعی را در حوزه مطالعات دینی و مسائل روش شناختی آن برای دانشجویان دانشکده، در مقطع فعلی آنان مناسب می‌دانید. تقاضا می‌شود در این میان به خصوص از آثار قلمی خودتان یاد کنید.

جواب: پیشنهاد می‌کنم که کتاب روش شناختی مطالعات دینی را به همراه یک استاد بخوانید. این کتاب را نقادانه و در کارگاه آموزشی به تمرین عملی پردازید. من در این کتاب، منابع لازم را هم آورده‌ام. کتاب به این شکل طراحی شده است که ابتدا طرح مسئله کرده‌ایم و آنچه را که می‌خواهیم طرح کنیم به صورت سوال پرسیده‌ایم. در پایان درس هم تمریناتی آورده‌ایم. در ضمن در این بخش شما با منابع مختلفی آشنا می‌شوید.

به نظر بنده تاکنون در حوزه روش شناسی مطالعات دینی کار جدی در عرصه تالیف و نشر کتاب انجام نشده و یا لاقلاً من اطلاع ندارم. اما در روش شناسی تفسیر کارهای خوبی ارائه شده، هم عربها کارهای خوبی کرده‌اند و هم ایرانیها. منتها اگر این کتاب را بخوانید، از آن کتابها خوب می‌توانید استفاده کنید. بطورمثال در انجام مطالعات تطبیقی گفته‌ایم که ما باید به دو سوال به خوبی جواب دهیم: نخست این که مطالعه تطبیقی چیست؟ و بعد فرآیند عملیاتی مطالعات تطبیقی چیست؟ یعنی از کجا شروع کنیم و به کجا برسیم؟

من یک نکته را هم خدمت شما عرض کنم و آن، این است که روش تحقیق دو بخش دارد: بخش اول، بخش سخت افزاری است؛ یعنی: تهیه فیش، تهیه پرونده علمی، روش مطالعه، چگونگی انجام تحقیقات میدانی، شیوه مصاحبه. در این بخش کتاب زیاد داریم.

اما بخش دوم، بخش نرم افزاری است؛ یعنی: مطالعه تطبیقی چیست؟ مطالعه تاریخی چیست؟ مطالعه درون دینی چیست؟ مطالعه تحلیلی چیست؟ و فرآیند آن چگونه است.

من احساس کردم که در حوزه روش شناسی مطالعات دینی کتابی نداریم. بنابراین تصمیم دارم کتابی در این زمینه تألیف کنم. در رشته های دیگر علوم انسانی هم متخصصان به من مراجعه کرده اند و گفته اند که کتابی به این صورت نداریم و از من خواسته اند که این کتاب را محدود به مطالعات دینی نکنم. از این رو، من در حال تهیه کتابی به نام "روش شناسی کاربردی در علوم انسانی" هستم. نکته دیگر این که همیشه استادان که روشمند کار می کنند، دانشجویان را روشمند تربیت می کنند. من به شما سفارش می کنم به این موضوع خیلی توجه کنید؛ یعنی وقتی استاداها در کلاس تدریس می کنند به روش های تدریس شان که سفیدی های کتابشان است بیشتر اهمیت بدهید. یعنی سعی کنید از استادان در کنار یادگیری دروس روش ها را نیز بیاموزید. دقت کنید چگونه وارد مطلب شده و چگونه از آن خارج می شوند.

نکته آخر این که بدانید این طور نیست که روش شناسی را هر نسل از نسل قبل از خود یاد گرفته باشد یا کسی در هنگام تولد آن را با خود آورده باشد. بلکه روش شناسی چیزی نیست جز تجارب شیرین از کام یابی ها و ناکامی های تحقیق.